

با یاران پیامبر ﷺ

در مدینه

(۷)

# حمزه

محمد نقدی

روز به میانه نزدیک شده، هُرمِ گرما چهره را آزار می‌دهد، بزرگان قریش مثل همیشه، در اطراف خانه کعبه، زیر سایبانها اطراق کرده، با هم مشغول گفتگو هستند؛ نقل داستانها و وقایع گذشته، همراه با قهقهه خنده که چاشنی آن است، سرگرمی همه روزه آنها است.

حمزه با تیرو کمان از شکار برگشته، به عادت همیشگی خود، قبل از این که به خانه رود و یا با کسی حرفی بزند، قصد دارد برای طواف وارد مسجدالحرام شود. او همیشه پس از طواف سری به جمع قریش، در اطراف مسجد می‌زند و با آنها خوش و بش می‌کند.

حمزه در بین سران و بزرگان قریش جایگاهی ویژه دارد؛ او مردی رشید، قوی، شجاع، مستقل، با شهامت و جنگجوست.

اکنون سر به زیر دارد و با گامهای استوار و اراده‌آهنینش، برای رفتن به طواف، از کنار کوه صفا می‌گذرد؛ هنوز به مسجد نرسیده که فریاد زنی از پشت سر، توجهش را به خود جلب می‌کند؛ بی اختیار به طرف صدا برمی‌گردد.

کنیز یکی از بزرگان قریش است که بر بالای کوه صفا خانه دارد. هان، یا اباعمار<sup>۲</sup>، ایکاش لحظاتی پیش اینجا بودی و می‌دیدى ابا الحکم<sup>۳</sup>، با پسر برادرت چه کرد؟!

حمزه، با شنیدن این سخن سخت جا خورد و چون میخ به زمین میخکوب شد؛ او در انتظار شنیدن بقیه ماجراست. و کنیز ادامه داد:

پیامبر از اینجا می‌گذشت که ابوجهل او را مورد آزار قرار داد و به باد ناسزا گرفت، حرفهای زشتی به او گفت که اگر تو بودی، هرگز تحمل شنیدنش را نداشتی؛ اما پسر برادرت پاسخی نداد و به سوی خانه‌اش رهسپار شد.

حمزه با شنیدن این ماجرا سخت برآشفته. خون در رگهایش جوشیدن گرفت، رنگ چهره‌اش تغییر کرد، و بدون این که با کسی سخن بگوید، همانگونه که هنگام رفتن به طواف با احدی حرف نمی‌زد، یکسره به سوی ابوجهل شتافت. داخل مسجد شد.

ابوجهل در میان جمعی از افراد قبیله‌اش، کنار خانه کعبه نشسته، مجلس گرمی داشتند.

حمزه خود را بالای سر ابوجهل رساند، و کمان تیراندازی خود را بالا برد و محکم بر فرق او کوفت.

شدت ضربه به حدی بود که سر ابوجهل شکافت و خون جاری شد.

یاران ابوجهل از همه طرف بلند شدند که از او دفاع کنند.

آنها فریاد زدند:

حمزه! تو را چه شده؟ چرا اینچنین می‌کنی؟! نکند تو هم به دین پسر برادرت در

آمده‌ای؟!

و حمزه پاسخ داد:

آری، شهادت می‌دهم که او رسول خداست و آنچه می‌گوید حق است. به خدا سوگند،

هرگز از یاری او دست برنخواهم داشت. اگر راست می‌گویید جلویم را بگیرید.

سخنان محکم حمزه، چون پتکی بر مغز همه فرود آمد.

ابوجهل که خود می‌دانست چه اشتباه بزرگی مرتکب شده، پیشی جست و گفت:

او را رها کنید، به خدا سوگند من به پسر برادرش حرف زشتی زده‌ام.<sup>۴</sup>  
همگی با شنیدن این سخن، واخورده به گوشه‌ای خزیدند.

\* \* \*

تا آن روز هیچکس بطور علنی اظهار اسلام و طرفداری از دین محمد - ص - را از حمزه ندیده بود.

جانبداری و دفاع به موقع حمزه، چون آب سردی بود که شعله‌های غرور و غضب و خشم مکیان کوردل و معاند را خاموش و همه را در مبارزه با دین حق مایوس ساخت. آنها فهمیدند که کار مبارزه با پیامبر به این آسانی نیست؛ زیرا از امروز شجاع شجاعان و بهترین نام آور قریش، یاور و پشتیبان اوست، لذا آزار و اذیت آنها رو به کاستی گذاشت. حمزه در دین خود فردی ثابت قدم شد و همواره در کنار پیامبر از چهره‌های درخشان و به یادماندنی اسلام گردید.

او با پیامبر به مدینه هجرت نمود. با ورود به مدینه، ابتدا در اولین مأموریت نظامی شرکت جست و به فرماندهی گروه منصوب گردید. مأموریت این گروه که تعدادشان به سی نفر می‌رسید و همگی از مهاجرین بودند حرکت به سوی «سیف البحر»<sup>۶</sup> و خبرگیری از کاروان تجاری قریش، و فعل و انفعالات دشمن در آن نواحی بود.

پیامبر - ص - پرچم سفیدی را به دست حمزه داد و آنها را روانه مأموریت کرد. حمزه با گروه، عازم منطقه شدند و با کاروان قریش که به سرپرستی ابوجهل و با همراهی سیصد نفر بود مصادف شدند. هر دو گروه صف کشیده آماده نبرد شدند.

در این میان یکی از بزرگان قریش به نام «مجدی بن عمرو الجهنی» - که با هر دو گروه دوستی داشت - واسطه شد و به قدری بین دو گروه رفت و آمد کرد که از شروع جنگ جلوگیری نمود و با میانجیگری او، دو گروه بدون خونریزی از هم جدا شدند.<sup>۷</sup>

هنوز مدت زیادی از این واقعه نگذشته بود که برای دومین بار، حمزه در کنار پیامبر در جنگی به نام غزوه «ابواء» یا «وَدان»<sup>۸</sup> شرکت جست.

این بار هم برای خبرگیری از نیروهای قریش، پیامبر با شصت تن از مهاجرین مدینه، عازم محلی به نام ابواء شدند، پرچم نبرد به دست حمزه بود. پیامبر مدت پانزده شب در محل

فوق اقامت گزید. در این غزوه قرار داد مصالحه‌ای بین نیروی اسلام و طایفه «بنی ضمیره» منعقد شد که این گروه متعهد شدند:

\* عزم نبرد با مسلمین را نداشته باشند.

\* به کسانی که قصد جنگ با مسلمانان را دارند نیرو ندهند.

\* دیگران را وادار به جنگ با مسلمانان نکنند.<sup>۹</sup>

و این واقعه هم بدون درگیری و خونریزی پایان یافت.

در پایان سال دوم هجری، به پیامبر خبر رسید که کاروان بزرگ تجاری قریش، به سرکردگی ابوسفیان از شام برگشته، قصد مکه را دارد. پیامبر فرصت را مناسب دید و مردم را برای نبرد با کفار دعوت نمود.

نیروهای اسلام، مرکب از سیصد و سیزده نفر<sup>۱۰</sup> از مهاجرین و انصار آماده شدند. پیامبر ابن ام مکتوم را برای نماز و ابولبابه انصاری را برای اداره شهر در مدینه گذاشت. و با نیروهای اسلام عازم منطقه نبرد شد.<sup>۱۱</sup>

دو سپاه در کنار چاه‌های آب، در منطقه «بدر»<sup>۱۲</sup> بین مکه و مدینه با هم به مصاف پرداختند.

در این نبرد کفار درسی فراموش نشدنی گرفتند و با این که از نظر تعداد نفرات جنگی و تجهیزات نظامی بر مسلمانان فزونی داشتند، شکست بزرگی را محتمل شدند. پیشاپیش لشکریان اسلام علی - ع - حمزه و عبیده بن حارث به نبرد برخاستند و سه تن از بزرگان قریش به نام‌های: شبیه، عتبه، و ولید بن عتبه، به دستشان به درک واصل شدند. این نبرد با پیروزی و سرافرازی سپاه اسلام پایان پذیرفت و کفار شکست خورده، در کمال ذلت به مکه باز گشتند.

در سال سوم هجری، کفار مکه برای انتقامجویی و تلافی کشته‌های خود در جنگ بدر، با همه قوا به عزم نبرد با مسلمانان، عازم مدینه شدند.

پیامبر - ص - شورای نظامی تشکیل داد، پیر مردها و منافقین به سرکردگی «عبدالله ابن ابی» نظرشان این بود که در داخل شهر با کفار بجنگند، مردها در بیرون خانه‌ها و زن‌ها و بچه‌ها از بالای بام خانه‌ها با پرتاب سنگ.

اما حمزه و تعدادی از بزرگان مهاجرین و انصار و جوانان رأیشان این بود که در بیرون شهر با دشمن رو برو شوند. زیرا دشمن جنگ در داخل شهر را حمل بر ترس و بُزدلی خواهد

نمود، و جرأت او بیشتر خواهد شد.

تعدادی از مهاجرین و انصار بخصوص کسانی که موفق به شرکت در جنگ بدر نشده بودند، در این زمینه مطالبی گفتند.

حمزه خطاب به پیامبر - ص - گفت:

به خدایی که قرآن را بر تو نازل کرده، امروز چیزی نخواهم خورد تا با شمشیرم در بیرون شهر با کفار بجنگم.<sup>۱۳</sup>

پیامبر - ص - چون رأی بزرگان از مهاجرین و انصار مثل حمزه و سعد بن عباده و جوانان را اینچنین دید، خوشحال شد، خود لباس رزم پوشید، ابن ام مکتوم را برای اقامه نماز جای خود گذاشت و پس از اقامه نماز عصر، عازم منطقه نبرد شد.

کفار تا دندان مسلح، گذشته از تجهیزات نظامی فراوان، این بار برای تحریک احساسات، زنان را هم وارد میدان کرده بودند که بادف زدن و هلهله کردن مردان را تشویق به مبارزه کنند.

تعداد نیروهای اسلام هزار نفر بود که با تحریک «عبدالله بن ابی» سیصد نفرشان از بین راه برگشتند و تنها هفتصد نفر در کنار پیامبر باقی ماندند. با صد زره<sup>۱۴</sup> و یک اسب.

اما سپاه کفر، مرکب از سه هزار نفر، دوست اسب، هفتصد زره، و سه هزار شتر بود.<sup>۱۵</sup> پیامبر - ص - در بین راه، در محلی به نام «شیخین» بین مدینه و اُحُد شب را سپری کرد و سحرگاهان به سوی احد حرکت نمود و نماز صبح را در احد بجای آورد.<sup>۱۶</sup>

با بالا آمدن روز، دو سپاه آماده نبرد شدند. پیامبر پشت لشکر را به کوه احد<sup>۱۷</sup> و روی آن را به مدینه قرار داد و سپاه کفر پشت به مدینه و روی در روی سپاه اسلام، آماده نبرد شدند.

تپه‌ای به نام «عَیْنِین» سمت چپ لشکر اسلام بود که پیامبر پنجاه نفر تیرانداز را به سرگردگی «عبدالله بن جُبَیر» بر فراز آن قرار داد و فرمود: چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم، هرگز مکان خود را ترک نکنید.

نبرد شدیدی بین دو سپاه در گرفت. با رشادت و پایمردی حضرت علی - ع - پرچمداران قریش یکی پس از دیگری کشته شدند.

حمزه رجز می‌خواند و آنها را به نبرد دعوت می‌کرد و چون شیر به قلب سپاه دشمن حمله می‌کرد و با ضربه‌های محکم، آنها را به زمین می‌افکند.

«هند» همسر ابوسفیان در انتقام کشته شدن پدرش «عُتبه» که در جنگ بدر به دست حمزه کشته شده بود، با غلام «جبیر بن مطعم» که او هم عمویش را در جنگ بدر از دست داده بود، قرار گذاشته بود که اگر حمزه را بکشد او را آزاد خواهد کرد.

«وحشی» غلام جبیر که مردی حبشی بود با این که در جنگیدن مشهور بود اما چون می‌دید قدرت مبارزه رو در روی با حمزه را ندارد، با نیزه خود در پشت سنگی مخفی شد و در انتظار فرصت مناسب نشست.

در گرما گرم نبرد ناگهان حمزه، در اثر لغزشی به پشت به زمین افتاد و زره از روی شکم او کنار رفت و سفیدی بدنش نمایان شد، «وحشی» فرصت را مناسب دید و محکم نیزه خود را به طرف او پرتاب نمود؛ اصابت نیزه بطوری بود که از آن طرف بدن حمزه بیرون آمد. حمزه سعی کرد با همین حال به طرف وحشی حمله کند، اما شدت ضربه بقدری بود که توان او را بُرید.

و سر انجام حمزه، این یار با وفای پیامبر و افسر رشید اسلام، پس از این که یک تنه، سی و یک نفر از سپاه کفر را به درک واصل کرده بود<sup>۱۸</sup>، در حالی که روزه بود به شهادت رسید. آنها وقتی از به شهادت رسیدن حمزه با خبر شدند، به جنایت فجیع دیگری هم دست زدند؛ برای تشفی خود در انتقام گیری از سپاه اسلام، بدن او را مثله کردند و «هند» همسر ابوسفیان، جگر او را به دندان گرفت، اما نتوانست بخورد.

پیامبر با شنیدن خبر قتل حمزه، بسیار متأثر شد، پیکر او را رو به قبله گذاشت، و سخت بر او گریست<sup>۱۹</sup>. اولین شهیدی که بر او نماز گزارد، حمزه بود و پس از او هر شهید دیگری را که آوردند، همراه با جنازه حمزه بر او نماز گزارد و بدین ترتیب، هفتاد بار بر بدن حمزه نماز خوانده شد.

همه شهیدای اُحد با خون خود و بدون غسل و کفن دفن شدند، بجز حمزه که در پارچه‌ای پشمی که قد او را نمی‌پوشاند دفن شد و پیامبر گیاهی خوشبو را در بالای سر و پایین پای او قرار داد<sup>۲۰</sup>.

برای دفن، هر دو شهید را با هم در یک قبر می‌گذاشتند، حمزه، که از سوی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «سید الشهداء» لقب گرفت، با فرزند خواهرش «عبدالله بن جَحش» دفن شدند.

هنگامی که سپاه اسلام وارد مدینه شد، از همه خانه‌ها صدای ناله و شیون در سوگ

شهیدان بلند بود، و پیامبر وقتی دید بر همه کشته‌ها می‌گریند. اما کسی نیست که برای حمزه عزاداری کند، میل باطنی خود را با این جمله مشهور: «لکن حَمْزَةَ لَا بَوَاقِي لَهُ» بیان نمود؛ انصار با شنیدن این سخن، به زندهای خود گفتند: قبل از گریه برای شهدای خود، برای حمزه نوحه سرایی کنند. و آنها اینچنین کردند.

واقدی متوفای (۲۰۷ هجری) می‌نویسد: این رسم هنوز در مدینه هست که مردم در سوگ عزیزانشان، اول بر حمزه گریه می‌کنند.<sup>۲۱</sup>

پیامبر در زمان حیات خودشان همواره از حمزه به بزرگی یاد می‌کردند، و دیگران را به زیارت قبر او و سایر شهدا ترغیب می‌نمودند.<sup>۲۲</sup>

حضرت فاطمه - علیها السلام - هم بعد از رحلت پدر بزرگوارشان، هفته‌ای دوبار به زیارت قبر عمویش حمزه می‌شتافت و بر او گریه می‌کرد.<sup>۲۳</sup>

وجود حمزه در کنار پیامبر، در مکه و مدینه یکی از مهمترین عوامل تثبیت و تقویت حکومت اسلامی بود، تا جایی که پس از رحلت پیامبر و بعد از ماجرای سقیفه، حضرت علی - علیه‌السلام - فریاد حسرتش در فقدان حمزه بلند است، که:  
«وَاحْمَزُ تَاهُ وَالْحَمْزَةَ لِي الْيَوْمَ»<sup>۲۴</sup>.

و این سخن را زمانی حضرت بر زبان دارد، که امثال عقیل و عباس زنده بودند. امروز، برای میلیونها مسلمان مشتاق که از سراسر جهان به زیارت حرم شریف نبوی در مدینه مشرف می‌شوند؛ پس از زیارت قبر مطهر پیامبر، و ائمه بقیع، زیارت قبور شهدا در احد و در رأس آنان زیارت حمزه از بهترین توفیقات است، زیرا همانطور که پیامبر اکرم - ص - فرمود:

اگر کسی مرا زیارت کند و به زیارت عمویم حمزه نشتابد، بر من جفا کرده<sup>۲۵</sup>.

### پی‌نوشتها:

۱ - حمزه بن عبدالمطلب عموی گرانقدر پیامبر اکرم - ص - است که دو سال قبل از پیامبر به دنیا آمده و برادر رضاعی اوست. قبل از این که پیامبر رابرای شیردادن به «حلیمه» بسپرند، زنی به نام «ثویبه» او را برای مدت بسیار کمی شیر داده. حمزه هم قبلاً از او شیر نوشیده.

در بین خویشاوندان نزدیک پیامبر، حمزه و جعفر از جایگاه بسیار ویژه‌ای برخوردارند. پیامبر به حمزه علاقه زیادی داشت و از او به بزرگی یاد می‌کرد، در شهادت او بسیار متأثر شد، و گریه کرد و همواره افراد را به زیارت قبر او ترغیب می‌نمود.

- ۲ - حمزه دارای دو فرزند پسر بود به نامهای: عُمارة و یعلیٰ، که کنیه حمزه با نام این دو پسر ذکر شده.
- ۳ - ابا الحکم کنیه ابوجهل است.
- ۴ - شرح این ماجرا با اختلاف بسیار کمی در مضمون، در کلیه مصادر تاریخی آمده. نگاه کنید به اسدالغابه فی معرفة الصحابه، چاپ دارالشعب ج ۲، ص ۵۱ و ۵۲.
- ۵ - در کتب تاریخ و مغازی در مورد ترکیب افراد این گروه اختلاف است. برخی مهاجرین و انصار را با هم ذکر کرده و برخی معتقدند که فقط از مهاجرین بودند، زیرا پیامبر با انصار پیمان دفاع در خارج از شهر را نداشت، تا فرا رسیدن جنگ بدر. که در جنگ بدر انصار بامیل و رغبت خود در جنگ شرکت جستند و پیامبر هم شخصاً نظر آنها را خواست. که شرح آن در کتب تاریخی مفصلاً ذکر شده؛ نگاه کنید به مغازی واقدی ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹.
- ۶ - سیف البحر نام محلی است در نزدیکی ساحل بحر احمر، در مسیر کاروان تجاری مکه به شام. شرح المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۴۵۲.
- ۷ - همان مدرک.
- ۸ - ابواء نام محلی است بین مکه و مدینه، فاصله آن با جحفه از طرف مدینه ۲۳ میل است. معجم البلدان ج ۱، ص ۷۹.
- ۹ - المواهب اللدنیه، قسطلانی، ج ۱، ص ۳۳۸ - ۳۳۶.
- ۱۰ - در کتب تاریخ و حدیث، تعداد مسلمانان در جنگ بدر مختلف ذکر شده؛ مرحوم مجلسی در کتاب بحار ج ۱۹، ص ۲۰۶ تعداد آنها را سیصد و سیزده تن ذکر نموده به تعداد اصحاب طالوت. زرقانی هم به نقل از ابن عباس و ابن اسحاق همین تعداد را ذکر می‌کند؛ نگاه کنید به: شرح المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۴۷۳.
- ۱۱ - المواهب اللدنیه، قسطلانی، ج ۱، ص ۳۴۹.
- ۱۲ - بدر، نام محل مشهوری است بین مکه و مدینه که فاصله آن تا مدینه از طریق مکه ۲۸ فرسخ می‌باشد. معجم ماستعجم، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۱.
- ۱۳ - به همین خاطر در کتاب مغازی آمده که حمزه روز جمعه و شنبه، تا زمان شهادت و در حال نبرد، روزه بود. نگاه کنید به مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۱۱ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۲.
- ۱۴ - مغازی، ج ۱، ص ۲۱۵.
- ۱۵ - همان مدرک، ج ۱، ص ۲۰۳.
- ۱۶ - همان، ج ۱، ص ۲۱۹.
- ۱۷ - اُخذ نام کوهی است که در فاصله ۶ کیلومتری شهر مدینه قرار دارد و چون این نبرد در کنار آن واقع شده به جنگ احد مشهور گردیده است.
- ۱۸ - اسدالغابه، چاپ دارالشعب، ج ۲، ص ۵۲.
- ۱۹ - المواهب اللدنیه، قسطلانی، ج ۲، ص ۱۰۳.
- ۲۰ - اسدالغابه چاپ دارالشعب، ج ۲، ص ۵۵.
- ۲۱ - همان مدرک، ج ۲، ص ۵۵.
- ۲۲ - سفینه البحار، چاپ انتشارات اسوه، ج ۲، ص ۴۳۳.
- ۲۳ - بحار، ج ۱۰، ص ۴۲۲.
- ۲۴ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۱.
- ۲۵ - سفینه البحار، چاپ انتشارات اسوه، ج ۲، ص ۴۳۳.